

«مدرسه» سنّیان در برابر «دار العلم» شیعیان (بحثی در باره کتاب «نقض»)^۱

لئوناردو کپتزنه^۲

(استاد دانشگاه سپینزا - رُم)

مترجم: فریده مهدوی دامغانی

چکیده

اقدام سلجوقیان به نابود کردن دار العلم‌های ابو نصر شاپور (وزیر شیعی آل

^۱ (۱). این مقاله، ترجمه‌ای است از متن فرانسوی زیر:.

(۴-)

^۲ (۲). وی استاد دانشکده علوم انسانی در دانشگاه سپینزا در شهر رُم است. به تدریس رشته تاریخ مدیترانه عربی - اسلامی مشغول است؛ رشته‌ای که به عنوان «تاریخ کشورهای اسلامی» نیز شناخته می‌شود. مدرک دکتری خود را در تحقیقاتی که در تمدن اسلامی از بُعد تاریخی و ادب‌شناسی (یا همان فیلولوژی) به انجام رسانده بود، دریافت نمود. پس از آن که از بخش خاورمیانه دانشگاه ناپل، به دریافت بورس تحصیلی در مقطع فوق دکتری در رشته مطالعات ایران‌شناسی نائل آمد، به عنوان استاد قراردادی به تدریس در رشته زبان و ادبیات عرب در دانشگاه معروف بولونیا پرداخت.

رساله دکتری او بدین مضمون بوده است: تنهایی و انزوای آن کودک یتیم: آیین تشیع و فرایند «علم» در اسلام قرون وسطا. او همچنین ۵۶ مقاله به رشته تحریر در آورده است که مقاله کنونی، آخرین نوشته او به شمار می‌رود.

همچنین کتاب الهیات اسلامی را زیر چاپ دارد که فرهنگ‌نامه‌ای از دانش تاریخی و مذهبی مسلمانان قرن بیستم است.

وی به ترجمه نوشته‌هایی مستند در قالب رساله‌هایی آموزشی در باره اسلام اقدام کرده است که از جمله آنها می‌توان به کتاب هانری گرن خیال در عرفان ابن عربی اشاره کرد. لئوناردو کپتزنه همچنین به موضوع ادبیات عرب در قرون وسطا توجه داشته و تعدادی کتاب هم از میان آثار ادبیات معاصر عرب، ترجمه کرده است.

بویه) و شریف رضی و شریف مرتضی در بغداد و دار الکتب عضد الدوله بویه در شیراز و کتابخانه صاحب بن عبّاد (وزیر شیعی آل بویه) در ری، به گستردگی در منابع تاریخی قرن پنجم و پس از آن، یاد شده و موجب بدنامی سلاجقه - که متظاهر به مسلمانی و اطاعت از خلیفه عبّاسی و بر مذهب شافعی بودند - گردیده است. هم‌زمان، مورخان و پژوهشگران حوزه تمدن و فرهنگ، به سهم بزرگ سلجوقیان در شکل‌گیری «مدرسه» (و در نتیجه در تاریخ نهادهای آموزشی در تمدن اسلامی) اشاره می‌کنند و در این بحث، تلاش این حکومتگران سنی مذهب برای مقابله با مراکز علمی شیعیان (دارالعلم‌ها و دارالکتب‌های آل بویه و فاطمیان مصر) و نیز اهتمام آنها به جبران خسارت‌های وارد شده بر علم و اهل علم را عاملی مؤثر و بلکه اصلی می‌شمارند؛ اما مروری بر کتاب نقض نشان می‌دهد که مؤلف آن، در بیان آثار و مفاخر شیعه، تا نهایت درجه ممکن، از ذکر نام کتابخانه‌ها و دارالعلم‌ها و دارالکتب‌های سوخته و بر باد رفته شیعیان، پرهیز می‌کند و در عوض، در یادکرد مؤسسان شیعی این مراکز علمی، با زیرکی، بر خدمات اجتماعی و عام المنفعه و حسن تدبیر و درایت و کشورداری و مردم‌داری آنها تأکید می‌کند و در این راه، ساختن پل و نهر و کاریز و بیمارستان و برگزاری مجالس مناظره و ... را بر تأسیس دارالعلم‌ها و کتابخانه‌هایی که ویژه اهل علم و مستقر در دربار بوده‌اند، مقدّم می‌دارد.

وی همچنین، تلاش گسترده سلجوقیان را در تأسیس مدارس، می‌ستاید و به گستردگی به نقش وزیران شیعی در این توسعه و تجهیز و پشتیبانی مدارس (از طریق موقوفات و عطایا و مبرات و ...) اشاره می‌کند و می‌کوشد تا نشان دهد که مدارس عصر سلجوقی، ادامه طبیعی و تاریخی دارالعلم‌ها و دارالکتب‌ها و دارالحکمه‌های پیش از خودند (و نه در برابر آنها) و بر همین اساس، به کثرت وزیران و دیوانیان شیعی در دربارهای سلاجقه (با ذکر نام و منصب) و کثرت مدارس و موقوفات فرهنگی آنها در این عصر،

افتخار می‌کند و از وفاداری و صداقت آنها در خدمت به مخدومان خویش و تبعیثشان از سیاست‌های فرهنگی سلاجقه، شواهد و مؤیدات فراوان می‌آورد. بدین ترتیب، ذهنیت مشهور تقابل و تعصّب شیعه و سنی را در تحلیل تاریخی خود، یک سره به هیچ می‌انگارد.

از جمله دلایل و شواهدی که دیدگاه مشهور تقابل مدارس و دارالعلم‌ها را زیر سؤال می‌برد و تحلیل عبد الجلیل رازی را (در کتاب نقض) تقویت می‌کند، وجود دارالعلم‌های سنی، مثل دارالعلم ابن سوار در بصره در روزگار آل بویه و دارالعلم مارستانی در بغداد پس از آل بویه و نیز وجود مدارس شیعی متعدّد در قم و ری در روزگار سلجوقیان است.

به علاوه، عبد الجلیل، «موقوفه» و «عمومی» شدن مراکز علمی و کتابخانه‌ها در عصر سلجوقی - که تحوّلی مثبت در نهاد آموزش محسوب می‌شوند - و نیز اهتمام سلاجقه به گردآوری کتاب‌های دارالعلم‌های پیشین و استنساخ آنها را می‌ستاید و بدین ترتیب، به طور ضمنی اشاره می‌کند که میراث علمی عصر آل بویه، همچنان محفوظ است و وزیران و دیوانیان سیاستمدار سلجوقی، آنها را به در برده و به کتابخانه‌های مدارس بعدی، منتقل و وقف نموده‌اند.

در سال ۴۱۵ ق (برابر با ۱۰۲۴ م)، سید محمد بن احمد بن محمد ابو طاهر بن ابی علی الجعفری، به ساختن «دار الکتبی» در شهر قزوین اقدام کرد. این کتابخانه، بنا به درخواست مؤسس و بنیانگذارش - که از علاقه‌مندان به رشته «ادب» و «تاریخ» بود -، به صورت ملکی وقفی در نظر گرفته شد و این اقدام او، ماهیت «عمومی بودن» آن کتابخانه را بیش از پیش در معرض توجه قرار می‌داد.

در کتاب التدوین، تألیف رافعی نیز خبر ساخته شدن کتابخانه‌ای به صورت واقعه‌ای نه چندان پراهمیت گزارش شده است، آن هم به این خاطر که این کتابخانه، درست مقارن با ورود طغرل به شهر بغداد در سال ۴۵۱ ق (۱۰۵۹ م) تأسیس گردید

ص: ۱۲۴

(ر. ک: نقض، ص ۵۲۹، پاورقی ۲). البته این احتمال وجود دارد که در گزارش تاریخ این واقعه، اشتباهی از سوی نگارنده آن، روی داده باشد (یعنی سال ۴۷۷ ق، برابر با ۱۰۵۵ م، صحیح باشد). البته این تنها مورد نیست. لطفاً به کتاب زبدة النصرة و نخبة العسرة، اثر عماد الدین بُنداری اصفهانی (ص ۱۰) و نیز کتاب یوسف اش (ص ۱۱۶) و کتاب جُرج مقدیسی [استاد دانشگاه پنسیلوانیا در امریکا] (ص ۱۲۶) مراجعه شود.

باری، یاقوت نیز به سهم خویش، با نهایت دقت و اصرار، ورود ارتش سلجوقیان به شهر بغداد را مقارن با سوخته شدن «دار العلم» وزیر شیعی، شاپور بن اردشیر، اعلام می‌دارد؛ یعنی همان «دار العلم» معروف واقع در بغداد که نیازی به معرفی بیشتری ندارد. این امر نشان می‌دهد که شرح و تفسیر تاریخی آن واقعه از دیدگاه ضدشیعی، از همان دوران نیز در برخی از نوشته‌های تاریخی مسلمانان وجود داشته و از نوعی تغییر سیاست‌های فرهنگی، خبر می‌دهد.

این وضعیت، همواره از سوی مورخان، با شکلی مشابه - که همانا با ورود پیروزمندان ارتشی فاتح انجام می‌گیرد -، توصیف می‌شود. نیز انهدام و ویرانی «کتابخانه» ها که طبیعتاً به عنوان نمادی مشخص و گویا از نظم و انضباط مطلوب و ایده‌آل شهری است که آن «کتابخانه» در آن بنا نهاده شده بود. در توصیفات که از همین نظم و انضباط بسیار مطلوب در دوران حکومت سلجوقیان صورت گرفته است، این تغییر، همانا به شکلی باز هم آشکارتر و فاحش‌تر نمایان می‌گردد و نماد و مسئله «شهر و شهرداری و ماهیت عمومی بودن اموال شهری»، از ارتباطی که «شهر» با «دانش» ساکنان آن دارد، خبر می‌دهد. لذا یکی از مهم‌ترین عوامل شهری‌ای که دارای بیشترین میزان اهمیت اجتماعی است، همان است که در شکل و قالب یک «کتابخانه» (یا همان دار العلم یا دار الکتاب دوران قدیم) آشکار می‌گردد و بی‌درنگ با یک «مدرسه» جدید التأسیس جایگزین می‌شود. یاقوت، با پذیرش این «جایگزینی»، خود را به عنوان نوعی مفسر مخصوص برای اعلام و اشاعه احساس و حالتی که در میان دیگر هم‌دوره‌ای‌ها پیش نیز وجود داشت، معرفی می‌کند؛ یعنی به

ص: ۱۲۵

معرفی کردن ماهیت متعارف و سنتی و دیرینه آیین سنی در نزد سلجوقیان می‌پردازد.

او این توصیف را درست پس از فاصله زمانی‌ای که با حضور سلسله شیعی آل بویه ایجاد شده بود، به انجام می‌رساند. [راوندی در] کتاب راحة الصدور، با تصاویری متفاوت، اما با همان نیت مشابه، به تجلیل و ستایش از مباحث مورد علاقه شاهان سلجوقی نسبت به موضوع «دانش» می‌پردازد؛ یعنی از علوم قرآنی و بررسی و مطالعه احادیث و اخبار، که در مقام مخالفت با فلاسفه و پیروان موضوع «تناسخ» و فرقه «دهریه» مطرح بوده‌اند (راوندی، ص ۲۹-۳۰)

با این حال، به نظر می‌رسد که تعصبی مشهود و مشخص، از نوع گزارشی که یاقوت ارائه کرده است، وجود داشته باشد؛ یعنی هم‌زمانی ورود حکام سلجوقی با پایان یافتن دوران «آکادمی» ها و «کتاب‌خانه» های شیعی؛ تعصبی مشخص و مشهود که در وجود محققان، در هر دوره از زمان نیز جای گرفت و تا مدت‌ها، آنان را در تحقیقاتشان همراهی می‌کرد و بر شیوه تحقیقاتشان تأثیر می‌نهاد؛ زیرا نوع نگرش آنها را نسبت به نظام سازماندهی شده آموزش و تعلیم در جهت انتقال دانش که از سوی «مدارس» صورت می‌گرفت و نیز تمام آرمان‌های مطلوب اجتماعی‌ای را که «مدارس» در نظر داشتند در جامعه خود برقرار سازند، تحت تأثیر قرار می‌داد، آن هم به خاطر تضادی فاحش و مشهود که میان دو الگوی کسب دانش در شهرهای اسلامی وجود داشت؛ یعنی تضادی که میان «آکادمی» و «کتاب‌خانه» که دارای ماهیت و هسته مرکزی کاملاً «شیعی» بودند و «مدرسه» با ماهیت و هسته‌ای کاملاً «سنی»، وجود داشت.

از سوی دیگر، همین حالت تعصبی که اکثراً در نوشته‌های یاقوت مشاهده می‌شود، از سوی منبعی دیگر - که نگارنده آن از طرفداران سلجوقیان بود - تکذیب می‌شود؛ متنی که به زبان عربی، به وسیله بُنداری ترجمه شد و نگارنده آن، کسی جز انوشیروان بن خالد (وزیر محمد بن ملک‌شاه) نیست. بدین سان، شاید بتوان تا بدان جا پیش رفت و اعلام نمود که نخستین اقدام و حرکت سلجوقیان، در عملکرد

ص: ۱۲۶

«سیاست فرهنگی» خود در جامعه، نوعی عمل «باز پس ستاندن» میراث فرهنگی موجود در «کتاب» بود که در اغلب اوقات، در منابع گوناگون، همانا به عنوان تصویری از حفاظت و پاسداری از «علم و دانش» ظاهر می‌گردد (که به طرز برگشت‌ناپذیر و غیرقابل انکار، تصویر نظم و انضباط و طبقه‌بندی و سازماندهی دیگری را به یاد خواننده می‌اندازد).

باری، پس از بی‌نظمی‌ها و اغتشاشاتی که درست پیش از ورود طغرل به بغداد صورت پذیرفت، آن واقعه تاریخی، با آتش‌سوزی «دار العلم» که به شاپور [وزیر شیعی] تعلق داشت (و در برخی منابع، به عنوان «دار الکتاب» از آن یاد می‌شود) خاتمه می‌یابد. این «دار العلم»، در محله شیعیان که با نام «الکرخ» معروف بود، قرار داشت.

در آن هنگام، وزیر سلطان که عمید الملک کُندری نام داشت، مردم غارتگر و متهاجمی را که به حمله کردن و سرقت و غارت و تخریب تالارهای آن کتاب‌خانه مشغول بودند، پخش و پراکنده ساخت و سپس مجلدهایی را که همچنان سالم باقی مانده و شعله‌های آتش، خسارتی به آنها وارد نیاورده بود، به جای امنی منتقل کرد تا بتواند برای باری دیگر، آن نظم از میان رفته را مستقر سازد (بُنداری، ص ۱۸).

فصل دوم [: مدرسه سنیان]

در دوران حکومت سلجوقیان، این «دار العلم» ها با چه پایانی رویارو شدند؟ این پرسش، به دو دلیل صورت می‌گیرد: از یک سو، ماهیت نمادین «دار العلم» و مشهود و مشهور بودن آن از نظر اجتماعی و مدنی، به همراه تمام فعالیت‌هایی که در فضای ملموس و فیزیکی آن صورت می‌گرفت (و شاید حتی بتوان اذعان داشت که ماهیت «شهری» و «عمومی» بودن آن ...) که همانا نشانگر سیاست فرهنگی متعلق به دوران حکومت سلاطین آل بویه بود، و از طریق تصاویر تاریخی‌ای که مورخان آن دوران ارائه کرده‌اند، به گونه‌ای می‌نماید که گویی با ورود سلسله جدید سلجوقیان و مدارس که با ورود خود تأسیس نمودند، به کلی از میان رفت و محو گردید. نظامی که از آن پس جایگزین گردید، با شیوه‌ای بسیار دقیق و گاه تشدیدآمیز، تصویر جدید

ص: ۱۲۷

و تاریخی‌ای را که به اندازه تصاویر سابق دوران حکومت حکام آل بویه، از ماهیتی همچنان «شهری و عمومی» برخوردار خواهد بود و در راستای علم و دانش و ارتباطاتی که با زندگی سیاسی و اجتماعی شهرهای اسلامی خواهد داشت، به نمایش خواهد گذاشت.

از سوی دیگر، این وضعیت همچون اطلاعاتی از پیش تعیین شده ظاهر می‌گردد - که در این جا، لازم است عناصر دیگری را به عنوان تأییدیه‌ای بعدی به این وضعیت افزود - و ثابت می‌کند که «دار العلم» همچون الگویی تقریباً فی‌البداهه و اوّلیه، برای «مدارس» بعدی به شمار می‌رفته است.

بدون ذره‌ای تردید، کتاب نقض که در اواسط قرن ششم هجری (قرن دوازدهم میلادی) به وسیله عبد الجلیل ناصر الدین بن عبد الحسین بن ابی الفضل قزوینی رازی به رشته تحریر در آمده است، غنی‌ترین و پربرترین منبع از همان دوران به شمار می‌رود که به دست ما رسیده است؛ بویژه به خاطر توجه وی به چگونگی اوضاع و اهمیتی که برای ترسیم فضای شکل‌گیری «مدارس» قائل است. در طول دورانی نه چندان نزدیک، این منبع، از لطف و توجه بسیاری از دانشمندان محقق در این زمینه برخوردار بوده است و در سه نوبت، موجب شکل‌گیری سه رساله بسیار مهم و حائز اهمیت گردید: الساندرو بائزانی در سال ۱۹۶۸ م؛ کلمر در سال ۱۹۷۱ م؛ اسکارچیا امرتی در سال ۱۹۸۱ م؛ رساله‌هایی که پس از مطالعه آنها، مقاله کنونی به رشته تحریر در آمده است و به راستی رهین منت نگارندگان آن سه رساله است.

آری. آنچه مایلیم در این مقاله درباره آن سخن بگوییم و توجه خواننده گرامی را بدان معطوف داریم، گستره داده‌ها و اطلاعاتی است که از طریق این منبع بخصوص [یعنی کتاب نقض] به ما ارائه شده است؛ منبعی که به غیر از نوعی گزارش عقیدتی و مذهبی که تمایل دارد عمیقاً به نفع سلجوقیان داد سخن دهد و به دفاع از گسترش و شکوفایی «مدارس» در گوشه و کنار اقدام ورزد، هم‌زمان مدعی است که آن نظام، هرگز و به هیچ‌وجه، با هیچ نوع مطالعات آکادمیک و نیز وجود نوعی طرح و

ص: ۱۲۸

برنامه‌ریزی فرهنگی مشخصی که معمولاً دارای ماهیت و هسته‌ای سنتی و نیز کاملاً «مخالف» با سیاست‌های فرهنگی پیشین خود (در دوران حکومت آل بویه) بوده است، ارتباطی نزدیک و جدایی‌ناپذیر نداشته است.

بر اساس این نظریه، «دارالعلم» و تمام «کتابخانه» های عمومی و یا نیمه عمومی، معمولاً به صورت نمادهایی روشن‌فکرانه و اندیشمندانه از سوی اهل تفکر و یا دارای ماهیتی تبلیغاتی ظاهر می‌شده‌اند (مکینسن - ۱۹۳۴ - ۱۹۳۵ م)؛ یعنی همانا با ماهیتی بسیار «شیعی» (اش ۱۹۶۷ م، ص ۶۷ و کریم ۱۹۸۶ م، ص ۳۱). لیکن، گزارش‌های آن منبع ایرانی‌ای که موجب گردیده است این مقاله به رشته تحریر در آید [یعنی کتاب نقض]، خلاف این نظریه را به اثبات می‌رساند و اغلب در پی آن است که این وضعیت را با قلمی ظریف و گاه همراه با طنز، بیان دارد و به نقل و آشکار ساختن نکاتی تعصب‌آمیز علیه آیین تشیع اقدام ورزد؛ نکاتی که دقیقاً از همین نوع اختلافات و درگیری‌ها تغذیه می‌شود و تماماً بر اساس تصاویری که از «دانش» و متفکران روشن‌فکر و نخبگان ارائه می‌شود، پایه‌ریزی شده است. نکاتی که از ادغام شدن این افراد روشن‌فکر به یک سیستم جدید انتقال «دانش»، که در شکل و قالب «مدرسه» ظاهر می‌گردد، سخن خواهد گفت.

یکی از اتهاماتی که اغلب بیان می‌شود و در این مقاله تلاش شده است پاسخی به آن داده شود، فقدان حضور دانشمندان و نخبگان شیعه در این برنامه‌های اندیشمندانه آن دوران خاص است. در لا به لای صفحات کتاب نقض، تلاش شده تا نشان داده شود که آیین تشیع امامیه، «مدرسه» را وسیله‌ای مطلوب برای حضور مشهور شیعیان در برخی مراکز موجود در ایران قرار داده است و با در نظر گرفتن آن به عنوان یک الگو و یک مدل نظام‌یافته و نظام‌بخش در جهت انتقال «دانش»، به پافشاری روی این نکته اصرار می‌ورزد و اعلام می‌دارد که همانا «مدرسه»، بنا به نوعی ضرورت شدید - که عمیقاً در فضا و محیط آن دوران احساس می‌شده است -، شکل گرفته و پاسخگوی این نیاز ضروری در جامعه بوده است؛ چیزی که می‌توانست موجب تحکیم و

ص: ۱۲۹

تأییدی انکارناپذیر برای موقعیت اجتماعی فقها گردد؛ چیزی که موجب می‌گشت هرگونه اختلاف و درگیری میان شیعیان و سنیان از میان برود و امکانات و موقعیت‌های فراوانی را برای به نمایش گذاشتن چهره عقلانی و روشن‌فکرانه و اندیشمندانه یک قاضی (فقیه و حاکم شرع) فراهم آورد، به گونه‌ای که این امکان ایجاد شود که این شخصیت اجتماعی، به تلاش افند تا توازن و هماهنگی جدیدی را با قدرت حکومتی، ایجاد و برقرار نماید.

کتاب نقض، به ارائه گزارشی از یک شبکه اطلاعاتی که در شرف شکل‌گیری و گسترش یافتن در سراسر ایران زمین در دوران سلجوقیان بود، می‌پردازد، آن هم در نظام «مدرسه» و در دورانی که این نظام، هنوز در مراحل اولیه شکل‌گیری خود به سر می‌برد؛ اما هم‌زمان در همین منبع، خواننده با نوعی خلأ عجیب و توضیح‌ناپذیر در ارتباط با انتقال علمی که به عنوان علوم بیگانه معروف بوده است، روبه‌رو می‌گردد؛ خلأی که مقدسی نیز به سهم خود، آن را مشاهده کرده بود و ظاهراً نیز هرگز از طریق همان شبکه اطلاعات جمع‌آوری شده بسیار وسیع و عظیم پر نگردید (مقدسی، ص ۷۸).

اطلاعاتی که اغلب در ارتباط با شهر بغداد و دنیای عرب بود و اجازه می‌داد که آدمی از تمایلات عمومی و کلی آن دوران که از قرن ششم تا قرن هفتم هجری (یا از قرن دوازدهم تا سیزدهم میلادی) از ماهیتی ثابت برخوردار بوده است، به یک رشته نتیجه‌گیری‌های دقیق و مشخص دست پیدا کند و دریابد که در آن دوران، نوعی شکل‌گیری دوگانه ذهنی، فقهی و انسان‌دوستانه (اومانستی) وجود داشته است که در داخل و خارج از فضای «مدرسه» حکم‌فرما بوده است.

به گونه‌ای ساده‌تر، چنانچه ما بتوانیم با نهایت دقت و وسواس برای قرون چهارم و پنجم هجری (قرون دهم و یازدهم میلادی)، به بازسازی برخی از برنامه‌ها و دروس فلسفی یا علمی در اماکنی که با «دانش» سر و کار داشتند و اجازه دادند تا این برنامه‌ها عملی شوند، اقدام ورزیم (و کافی است در این مورد، به مسکویه اندیشید که

ص: ۱۳۰

محمد ارغون به مطالعه آن پرداخت و یا به مسیر فکری بوعلی سینا در کتاب‌خانه‌هایی که در دربارهای ایرانی وجود داشتند فکر کرد (...)، بدیهی است که یک چنین کاری برای قرون بعدی، با مشکلات فراوانی همراه خواهد بود، حتی با وجود این که حضور علمی عملی (ریاضیات، فیزیک، نجوم و هندسه) در همان دوران سلجوقیان نیز به عنوان اطلاعاتی بسیار مهم به شمار می‌رفته است.

انواع کتاب‌های تراجم از نوع «طبقات الحکما» یا «طبقات الأُطباء» صرفاً قادرند به ما آگاهی دهند که برای مثال، کدام استاد در نزد کدام دانشمند عالی‌مقام به تحصیل دانش خود اقدام کرده بود تا دوران تحصیلات علمی خود را به پایان رساند؛ اما هرگز به ما نمی‌گویند که این افراد، به کدامین کتاب‌خانه‌ها یا مراکز تحقیقاتی مراجعه می‌کرده‌اند؟

با این حال و دقیقاً به خاطر حضور انکارناپذیر علوم عملی (ریاضیات، نجوم، فیزیک و هندسه) در دربار سلاطین و یا در جامعه سلجوقی (برای آن که نمونه‌ای گویا تقدیم کنیم، کافی است نام عمر خیّام را بر زبان برانیم که در خدمت ملکشاه به سر می‌برد) و یا به خاطر اهمیت بسیار فراوانی که فلسفه سیاسی با مبدأ و خاستگاهی هم‌زمان یونانی و ایرانی دارا بود و تأثیر به‌سزایی که در نوع حکومت سلجوقیان داشت (آن چنان که مطالب فراوانی در سیاست‌نامه در این زمینه وجود دارد)، نیک می‌دانیم که در قرن ششم هجری (دوازدهم میلادی)، تحصیل در رشته‌های فلسفی و علمی برای ورود افراد فاضل و عالم به دربارهای سلاطین در مقایسه با امکاناتی که مدرسه ارائه می‌کرد، قالب و چارچوبی مطلوب‌تر و ماهیتی «نخبه‌گرایانه‌تر» داشت.

نیز، این نوع تحصیل فلسفی و علمی، همچنان به مانند گذشته، تحت تسلط انواع اقدامات حمایت‌گرایانه از سوی پادشاهان و دولت‌مردان وقت قرار می‌گرفت، حال آن که «مدارس»- چنان که می‌دانید- از همین روزگار، خود را از این وضعیت کنار کشیده و جدا ساخته بودند.

در جهت آن که نمونه‌ای مشخص و آشنا تقدیم داریم، کافی است نام فخرالدین رازی را بیان داریم که در دورانی که از نظام آموزشی دوگانه‌ای برخوردار بود، به

ص: ۱۳۱

تحصیل در رشته فلسفه در شهر مراغه و نزد استاد ماجد الجبلی اشتغال داشت؛ لیکن ما هنوز هم نمی‌دانیم اقدامات بعدی او برای تحصیل در رشته علمی بسیار پیچیده و تخصصی‌ای که بر آن فائق آمد، چه بوده است، تابدان جا که بعدها توانست کتاب جامع‌العلوم را به رشته تحریر در آورد (وزل - ۱۹۹۰ م).

بدون تردید کتاب نقض - که در این مقاله، مرجعی مهم شمرده می‌شود - دقیقاً به آن خاطر که منبعی روشن در جهت مردود اعلام کردن ماهیت به ظاهر سنی «مدرسه» به شمار می‌رود، به طرز قابل پیش‌بینی‌ای، آن انتظاری را که خواننده از یک تصویر تاریخی بسیار دقیق و مفصل مربوط به نظام‌های عمومی و یا نیمه عمومی در سر دارد (و به هیچ‌وجه با قالب «مدرسه» و یا تحصیل در علم فقه سنتی و متعارف ارتباط ندارند) آشکار نمی‌سازد.

در واقع، هدف اصلی و اولیه این منبع، آن است که ادغام شدن شیعیان امامی - به عنوان پیروان یک «مذهب» در بُعد و چارچوب فقهی - را در شهرهای اسلامی بیان دارد و این کار را دقیقاً از طریق اهمیت دادن به «مدرسه»، به عنوان یک وسیله و ابزار مهم و اساسی و هم‌زمان نظام‌بخش، که اجازه و امکان چنین ادغام شدنی را فراهم می‌آورد، نشان می‌دهد. با این حال، حتی اگر کتاب نقض در بسیاری از مواقع، سعی دارد از گفتن مطالب فراوانی اجتناب ورزد، لیکن خواننده آن کتاب، باز می‌تواند کنایات و اشاراتی چند، در باره شکل‌گیری و بنیانگذاری «کتاب‌خانه» ها و یا تداوم فعالیت‌هایشان، حتی در چارچوبی که به وضوح، شاهد تغییراتی در الگوهای جدید آن گردیدیم و در ارتباط با «شهر» و «دانش» بود، مشاهده کند. این کنایات، از حضور و عملکرد عمومی «کتاب‌خانه» ها در کنار «مدرسه»، داد سخن می‌دهد و این کار را به شیوه‌ای بسیار مشخص و روشن و دقیق به انجام می‌رساند.

برای مثال، سخاوت و کرم بهاء الدین کمال ثابت قمی - که فردی شیعی و از «مستوفیان» سلطان محمود بود - از طریق بنای انواع مساجد و منبرهای زیبا برای علما و کرسی‌های مجالس و کتاب‌خانه‌های گوناگون، به خوبی آشکار می‌شود.
در

ص: ۱۳۲

این «کتاب‌خانه» ها، انواع آثار «طوائف» و «مدارس» موجود بود.

از سوی دیگر، نکته جالب دیگری که می‌تواند قابل توجه باشد، مربوط به «دار العلم» معروف صاحب بن عبّاد (م ۹۹۵ ق) در شهر ری است. یاقوت، تخریب آن «کتاب‌خانه» را در کتاب ارشاد الأریب خود گزارش می‌دهد. در قرن پنجم هجری (دوازدهم میلادی) این «کتاب‌خانه»، علی‌رغم شهرتش به عنوان «کتاب‌خانه» ای غنی از انواع مطالب متفرقه (به استناد کتاب أخلاق الوزیرین و ارغون ۱۹۷۰ م و کرمر ۱۹۸۶ م) هنوز وجود داشت. به طور معمول، خواننده می‌تواند از به اجرا گذاشته شدن قانون «وقف» برای کتاب‌های موجود در یک «کتاب‌خانه» آگاهی یابد؛ یعنی آثاری که همواره و به صورت طبیعی و معمول، در فضای «مدرسه» جایی نداشتند. این امر، در کتاب راحة الصدور نیز تأیید شده است؛ در بخشی که به کتب وقفی مربوط می‌شود و این واقعیت که بعضاً و در برخی مواقع، در داخل فضای «مدارس» و «دار الکتب» ها، مورد غارت و انهدام مردم نیز قرار می‌گرفتند.

با در نظر گرفتن این واقعیت که در کتاب نقض، آن چنان که لازم بوده است، از نکات و جزئیات مباحث شیعی، سخنی به میان نیامده است و با قرار دادن این اثر در چارچوبی مربوط به فرهنگ همان دورانی که به رشته تحریر در آمده است، مطالعه آن تأییدیه‌ای است مبنی بر شکل‌گیری نوعی تغییر و دگرگونی، بر اساس تاریخ‌نگاری، بر روی عملکرد اجتماعی، سیاسی و نیز «عمومی و شهری» ای که مربوط به «دانش» مرتبط به هر شهر بود. این موجب می‌شود که آدمی

به خاطر آورد که ماهیت وجود داشتن «ضرورتی عمومی» مربوط به وجود داشتن نظامی مشخص، دقیقاً از طریق همین وظیفه شرعی و قانونی که با عنوان «وقف» معین می‌شود، شکل می‌گرفت.

دوران حکومت آل بویه، نشانگر از میان رفتن مالکیت شخصی و خصوصی موجود در «بیت الحکمة»، در جهت جایگزین ساختن آن با یک «دار العلم» عمومی و همگانی است. به گونه‌ای که مردم بیش از پیش بتوانند به آن مکان عمومی که دارای چارچوبی قانونی نیز هست، مراجعه کنند. در این مورد بخصوص، این وضعیت به

ص: ۱۳۳۱۳۳

یک شیء منقول و فناپذیر قابل مالکیت به مانند «کتاب»، تسری پیدا می‌کند و بدیهی است که این وضعیت، به نوعی در تضاد با اصل قانونی حفظ مطلوب و طولانی مدت مالکیت، در قوانین قضایی و حقوقی قرار می‌گیرد.

در دوران حکومت آل بویه، هرگونه پژوهشی، حد اکثر در داخل فضای «دار العلم» صورت می‌گرفت، حال آن که در دوران حکومت سلجوقیان، با نوعی تغییر و دگردیسی در چارچوب اصلی رو به رو می‌شویم؛ جایی که ارتباط میان «دانش» و «جامعه»، ماهیتی مشخص‌تر پیدا می‌کند. و از آن پس، الگوی انتقال «دانش» از طریق «مدرسه» شکل می‌گیرد. بدین ترتیب، کتاب نقض به عنوان متنی شیعی، نشانگر یکسانی و انطباق این اوضاع نیست؛ بلکه نشانگر شرکت کامل و مطلق نخبگان اندیشمند و هوشمند شیعی در برابر این روند [مثبت] تغییر و دگرگونی است.

این اثر، به عنوان منبعی متعلق به دوران سلجوقیان، سرخ‌های مبتنی بر تغییری کلی و عمومی را نسبت به تصور و اندیشه جامعه آن دوران، در برابر مسئله «دانش» نشان می‌دهد و از الگوها و نمونه‌های ارتباطی و بهره‌برداری آن الگوها داد سخن می‌دهد. اندکی بعد، بازتاب این تغییر را از دیدگاه تاریخی مورد بررسی قرار خواهیم داد، در جایی که کتاب نقض، به چیزی اشاره خواهد کرد که به نظر نگارنده این سطور، تداوم نوعی سبک و شیوه ارباب‌منشانه و حمایت و پشتیبانی مالی و فکری به مانند دوران قدیم [پیش از سلاجقه] است.

فصل سوم: [دار العلم، الگوی تقلیدی برای مدرسه]

حقیقتاً کدامین جنبه اصلی و اساسی از «دار العلم»، به عنوان مدل و الگوی تقلیدی برای «مدرسه» برگزیده شد؟ بدون تردید، نگاهداری از کتب، به عنوان ضرورتی عمومی و همگانی برای جامعه، نخستین هدف بوده است. در مرکزیت موجود در «کتاب‌خانه» (در هر دو نظام موجود)، آدمی می‌تواند نوعی یکپارچگی و نظم تقریباً آبی را مشاهده نماید. یعنی نوعی انتقال بدیهی و مشهود از یک سازماندهی داخلی از سوی نخستین فضای اجتماعی به دومین فضای اجتماعی (این موضوع از سوی اش

ص: ۱۳۴

نیز به وضوح بیان شده است: ۱۹۶۷ م؛ از سوی دیگر، فرضیه گذر و انتقال از «مسجد» یا «مسجد-خان» به «مدرسه» در نوشته‌های [جرج] مقدیسی نیز مشهود است و نیز در نقدی که «متحده» در سال ۱۹۹۷ م بیان داشت).

جنبه مشکل آفرین دیگر همانی است که اش نیز بیان داشته است و از نوعی انتقال الگوها و عملکردها و وظایف در یک «مسیر مستقیم» داد سخن می‌دهد که در نهایت، به نظام «مدرسه» ختم می‌شود؛ «مدرسه» ای که از دو عنصر مشهود و مشخص که در «دار العلم» دوران قدیم نیز وجود داشته است، برخوردار می‌شود: یعنی حضور دانشجویان و استادان مدرس (اش ۱۹۶۷ م).

اطلاعاتی که اش جمع‌آوری کرده است تا از وجود برنامه‌های آموزشی از پیش تدوین شده‌ای (که پیش‌تر نیز در «دار العلم» وجود داشته است) سخن بگوید، نشانگر این واقعیت انکارناپذیر است که برخورد و واکنش مخصوصی وجود داشته است که از سوی استادان بزرگ، آشکار می‌گردیده است؛ واکنش و تمایلی که از سوی حامیان بانفوذ و وزیران مقتدر درباری، مورد حمایت و پشتیبانی کامل قرار می‌گرفته است. این تمایل، همانا انجام دادن تعلیم و تدریس و آموزش در یک مکان عمومی بوده است؛ مکانی که می‌بایست حتماً از مسجد، متفاوت و جدا می‌بود؛ مکانی که ویژگی آن می‌بایست حضور کتاب‌هایی بی‌شمار می‌بود و همانا با جمع‌آوری بیش از پیش مجلد‌های بی‌شمار کتاب‌های گوناگون تحقق می‌یافت. وفور کتاب‌ها، خود می‌توانست عنصری بیش از پیش تکمیل‌کننده و کامل برای زوج نمادین «استاد و شاگرد» قرار گیرد و همچون نشانه‌ای برای کثرت ماهیت دایره‌المعارف اطلاعات و دانش و نیز شکل‌گیری‌های اندیشمندانه و پرورش عقلانی افراد به شمار رود. تمایلی که حضور آن مکان مشخص و عمومی، می‌توانست مفهوم و معنای نمادین آن را به بهترین شکل ممکن به نمایش گذارد (یعنی همانا تجلی ارزش اجتماعی و مذهبی موجود در «دانش» و حضور دائمی استادانی مشهور و معروف در مکانی «عمومی» و در «شهری» مشخص) که البته حالتی ملموس و واقعی به اوضاع ببخشد (به مانند

ص: ۱۳۵

سیاست حامیان بزرگی که در دوران آل بویه حضور داشتند و نشانگر شخصیت‌های بزرگی بودند که در ارتباطی دائمی با اماکن مهم و مقتدر به سر می‌بردند).

در میان نمونه‌های بسیار مهمی که به قرون چهارم تا دهم هجری تعلق دارند و از سوی اش در منابع گوناگون، کشف و جمع‌آوری شده‌اند، بهتر است از «دار العلم فاطمی» واقع در شهر قاهره نام برد که از حضور استادی در رشته فلسفه و نیز فقهای از فرقه اسماعیلیه و نیز فقهای سنی برخوردار بود و آنان را در خود پذیرا می‌گردید.

ما همچنین نمونه استاد مدرسی را داریم که از فرقه معتزلی بوده و به صورت دائمی و منظم، به تدریس مناظره (علم جدل و استدلال) در «دار العلم» ابن سوار (که از اهل سنت بود و در شهر بصره اقامت داشت) می‌پرداخته است.

ما می‌توانیم باز هم نمونه‌های دیگری را بیان کنیم و از فعالیت‌های آموزشی و تعلیماتی‌ای که از سوی شریف مرتضی در «دار العلم» تحت اختیارش صورت می‌گرفت، سخن بگوییم (اعم از علوم مذهبی و علوم انسانی)؛ و یا از برادرش شریف رضی. با این حال، اطلاعات بسیار جالب و پرباری که از سوی اش در اختیار ما نهاده شده است، هنوز هم قادر نیست مجموعه یک‌دست و یک‌پارچه‌ای را در اختیار ما بگذارد تا ما بتوانیم به درستی به نتایجی دست پیدا کنیم و بفهمیم که نحوه آموزش و تعلیم دقیقاً به چه شکل بوده است و از ماهیت کلی و عمومی آن باخبر گردیم؛ یعنی چیزی که می‌تواند مهم‌ترین ویژگی «دار العلم» به شمار رود.

به همان اندازه، تأیید این نکته که در آغاز شکل‌گیری و بنیان‌گذاری این «مدارس»، نوعی «واکنش منفی و تضادگونه» علیه ذهنیت نامتعارف و بدعت‌آمیزی که در فضای «دارالعلم» ها حکمفرما بود، وجود داشته است، به نظر افراطی می‌رسد (چنان که اش نیز به انجام دادن این امر پرداخته است، به گونه‌ای که پس از اظهارات او، نظریه‌ای بر آن اساس شکل گرفت که بسیار هم رایج و متداول گردید). این نظریه، هیچ کاری جز تجدید و تمدید کردن آن تعصب دیرینه و قدیمی، که تا آن اندازه نگارنده کتاب نقض علیه آن به مبارزه پرداخته است، نمی‌کند.

ص: ۱۳۶

این تعبیر و توضیح، از یک سو، وجود شیوه و روندی برای تأیید مطالعاتی در زمینه فقه و [مذهب اهل] سنت که تمام نیرو و قدرت خود را از انواع مجادلات و استدلال‌هایی تقریباً با ماهیتی کاملاً مستقل و عمیقاً تخصصی به دست می‌آورد، نادیده می‌انگارد و اهمیتی به آن نمی‌دهد؛ یعنی رویارویی جالب و جدی‌ای که میان پیروان مذاهب سنی صورت می‌پذیرفت (و بیش از همه، میان شافعیان و حنفیان) (به نوشته‌های بولیه در سال ۱۹۷۲ مراجعه شود).

این وضعیت، موردی است که می‌تواند تفکری عمیق را موجب شود، به گونه‌ای که آدمی به انجام دادن تحقیقات متفاوتی در باره اصل و منشأ شکل‌گیری «مدرسه» تشویق می‌شود (برای مثال، به نوشته‌های سوردل در سال ۱۹۷۶ م و نیز «متحد» در سال ۱۹۸۰ م و سال ۱۹۹۷ م مراجعه شود).

از سوی دیگر، این نوع توضیح و تفسیر، به گونه‌ای تمایل دارد که به قضاوتی تقریباً شخصی و ذهنی اشاره کند، چنان که آدمی را بر آن می‌دارد که آغاز شکل‌گیری «مدرسه» را با همان اصطلاحات معمول و همیشگی تعریف کند و آن را به عنوان نوعی «بازسازی اصلاحاتی» در نظر بگیرد (یعنی آیین سنت که آیین رسمی سلجوقیان است، در مقام مخالفت و مبارزه با آیین تشیع و نامتعارف بودن اندیشه حکام آل بویه آشکار می‌گردد) و این نوع تفسیر و قضاوت شخصی، ماهیتی کاملاً محافظه‌کارانه و شاید حتی مرتجعانه به دست می‌آورد و نشانه رجعت و عقبگرد است.

یکی دیگر از نشانه‌های بعدی این نوع تعبیر و توضیح می‌تواند ماهیت تحریم علم و دانش فلسفی و علمی باشد که در «دارالعلم» ها برعکس، به شدت مورد توجه قرار می‌گرفته است؛ تحریمی که در پایه‌ریزی و بنیان‌گذاری نظام «مدرسه» و برنامه‌های آموزشی آن، تأثیری عمیق بر جای می‌نهاده است (تیبای ۱۹۶۲ م و مقدیسی ۱۹۸۱ م. در باره مواد و رشته‌های علمی در برنامه‌های «مدارس»، به کتاب احسان اوغلو ۲۰۰۲ مراجعه شود).

ص: ۱۳۷

این نوع تفسیر و توضیح موجب می‌شود تا اش نتیجه بگیرد که «مدرسه»، به ابطال کردن ماهیت وجودی «دارالعلم» می‌پردازد، در حالی که در آغاز، آن را به عنوان مدل و الگوی خود برگزیده بود (اش ۱۹۶۷ م). مقدیسی همچنین با گزینش همین نظریه، معتقد است که نیروهای سنتی و سنت‌گرا، به استفاده از انواع شیوه‌های اپیستمولوژیکی (بخشی در رشته فلسفه که به مطالعه تاریخ و اصول و شیوه‌های کارکرد علمی می‌پردازد) اقدام کرده بود و این شیوه‌ها را در مخالفت با انواع جریان‌های فرهنگی‌ای که قصد داشتند به مبارزه با آنها بپردازند، مورد استفاده قرار می‌داده‌اند (مقدیسی ۱۹۸۱ م).

اما آیا این به راستی می‌تواند انگیزه اصلی برای انتقال از نظام «دارالعلم» به نظام «مدرسه» به شمار رود؟ و آیا این به راستی یکی از سیاست‌های فرهنگی سلجوقیان بوده است که از نظر عقیدتی و ایدئولوژیک، در مسیر مشخصی پیشروی کند و از سوی سلجوقیان، ابداع گردیده بوده است؟

این انتقال، یقیناً در شکل و قالب تحکیم‌یافته آیین سنی، حتی در انواع اشکال «دانش» برای عموم مردم ظاهر می‌گردد؛ اما آن جا که آدمی تمایل دارد به تعمق در باره این «مسیر انتقالی» اقدام ورزد و به نیتی دقیق‌تر در جهت سیاست‌گذاری کردن تمام نظام‌های فرهنگی اشاره نماید (و شاید بهتر است با اصطلاح «سنی کردن دیگران» به معرفی آن پرداخت)، لازم است پیش از هر چیز، به بازتاب تاریخی این مطالعات فقهی و تمایل شخصیت «فقیه» در جهت آن که خود را به عنوان یک چهره اجتماعی و هم‌زمان روشن‌فکر، (همچون «واسطه» ای انکارناپذیر میان قدرت حاکم و توده مردم) معرفی نماید، توجه کرد.

این تمایل، چیزی بود که سلجوقیان و تمام کسانی که این نوع سیاست را برای حکام سلجوقی در پیش گرفتند، بی‌اندازه مایل بودند که عاملان معرفی‌کننده آن به شمار روند.

این تمایل در انواع اشکال عمومی در جامعه رشد کرد و نتیجه آن، شکل‌گیری نظام

ص: ۱۳۸

«مدرسه» در جامعه بود (متحدّه ۱۹۹۷ م و نیز لمبتن ۱۹۸۱ م). در نتیجه، لازم است که آدمی، تفاوت میان تصاویر تاریخی موجود برای «دانش» و نیز تمام عملکردهای واقعی و حقیقی‌ای را که در سازماندهی مطالعات و تقسیم‌بندی «دانش» صورت می‌گرفت، تشخیص دهد.

این عملکردهای واقعی، از طریق طبقه‌بندی‌های بی‌شماری که در علوم گوناگون در قرن چهارم و پنجم هجری (قرن دهم و یازدهم میلادی) صورت گرفته بود، نمایان می‌شد: از فارابی و بوعلی‌سینا گرفته تا غزالی (آن نیز برای آن که صرفاً چند نام بسیار مشهور را ذکر کرده بوده باشیم). بدین سان، آدمی نه تنها می‌تواند نوعی تنوع و تفاوت در ارائه انواع تئوری‌ها در ارتباط با مسئله «دانش» به دست آورد، بلکه هم‌زمان از نوعی کتابچه راه‌نمای ملموس و دقیق برای مسیرهای متفاوتی که برای رشته‌های تحصیلی وجود داشت، بهره‌مند گردید. این وضعیت، به مانند آینه‌ای است که این تفاوت‌ها را در طول جریان مسیری که پیموده بودند، به معرض دید می‌گذارد و نشان می‌دهد که در طول دو قرن، شیوه‌های گوناگون آموزش و تعلیم در یک شهر اسلامی، به چه شکل بوده است.

فصل چهارم [مدرسه سنیان در برابر دارالعلم شیعیان]

میزان اطلاعاتی که اش جمع‌آوری کرده است، به خودی خود نشان می‌دهد که نوعی عدم تجانس در هسته مرکزی سیاست و مذهب در فضای «دارالعلم» وجود داشته است که البته نمی‌توان آن را به عنوان نوعی «تضاد» و اختلاف و درگیری فاحش با «مدرسه» در نظر گرفت؛ بلکه باید آن را بیشتر به عنوان چشم‌اندازی از انواع عملکردهای واقعی از دانش‌ها و معارفی که تحت‌الشعاع کثرت انواع رشته‌های تحصیلی موجود در «دارالعلم» قرار می‌گرفتند، در نظر گرفت.

بدین سان، کتابچه مواد و برنامه‌های آموزشی مربوط به «دارالعلم» شاپور بن اردشیر که از سوی سبط ابن جوزی محفوظ نگاه داشته شد، به ما نشان می‌دهد که معیار الهام‌بخش

ص: ۱۳۹

«کتاب‌خانه»، همچنان به سوی الگویی کلاسیک (که مسئله «تنوع» و «کثرت»، سخن اول را در آن می‌گفت) معطوف است و این که حجم فراوان کتاب‌ها، بر اساس نوعی طبقه‌بندی بر اساس رشته‌های آموزشی، تنظیم و سازماندهی می‌شده است. برای مثال، «علوم دینی» (یعنی مصاحف، تفسیر و قرائت قرآن، فقه بر اساس مکاتب گوناگون فقهی، کلام، خلاف و انواع متون مرتبط با اهل بیت) و همین‌طور «ادب» (که شامل انساب و شناخت متون ادبی و لغت‌شناسی تاریخی و دستور زبان و آشنایی با کلمات و ترکیبات و شعر و تاریخ می‌گردید) و نیز علوم عقلی (به مانند علم پزشکی، نجوم، فلسفه و هندسه).

در مرحله‌ای ثانوی، این چشم‌انداز ظاهراً تحت سلطه «مدرسه» قرار داشت؛ زیرا «مدرسه» به عنوان یگانه ماهیت مشهود و فاحش، برای ایجاد نزدیکی میان «نخبگان روشن‌فکر» و سیاست‌حمایت‌گرانه حامیان بانفوذ به شمار می‌رفت و مدیریت کلی این امور از سوی سلجوقیان، در قلمرو فرهنگ عمل می‌کرد، آن نیز با حضور فضا‌های شهری و انواع اماکن انتقال و تبادل عمومی «علم و دانش» که با طبقه‌بندی‌های عمومی از کل علوم موجود مشخص می‌گردید؛ طبقه‌بندی‌ای بسیار مشهور و پیش‌رفته که بر اساس تقسیم‌بندی علوم اسلامی و علوم بیگانه انجام می‌گرفت و همچون الگویی تخصصی از انواع اطلاعات و آگاهی‌ها و زمینه‌های تحقیقاتی آنها نمایان می‌شد.

و به راستی اش، برای باری دیگر، به کشف کردن تعدادی «دارالعلم» که کاملاً پیرو آیین سنت بودند نائل گردید، به گونه‌ای که برخی از آنها، از همان دوران حکومت سلجوقیان شکل گرفته بودند. بد نیست برای نوبتی دیگر، از «دارالعلم» ابن سوار در بصره (در قرن چهارم هجری مصادف با قرن دهم میلادی) سخن گفت که مقدسی [مؤلف أحسن التقاسیم] از آن نام برده و به نظر می‌رسد که نخستین «کتاب‌خانه» ای بوده است که با حکم شرعی و برگشت‌ناپذیر «وقف» بنا نهاده شده بود؛ و یا آن «دارالعلمی» که باز هم در بصره واقع بود و از سوی قاضی القضاة ابوالفرج بن ابی البقاء

ص: ۱۴۰

بصری (م ۴۹۹ ق/ ۱۱۰۵ م) بنا نهاده شده بود.

این «دارالعلم»، برای انواع مطالعات ادبی و تحصیل در رشته ادبیات و زبان‌شناسی و لغت‌شناسی اختصاص داشت (اش ۱۹۶۷ م)؛ و یا آن دارالعلمی که در بغداد واقع بود و به آن فقیه حنبلی، یعنی عبید الله بن علی بن نصر مارستانی تعلق داشته است (۵۴۱-۵۹۹ ق/ ۱۱۴۶-۱۲۰۲ م) که آن نیز «وقفی» بود و دارای انواع کتب مربوط به ادب و پزشکی و منطق و فلسفه بود (اش ۱۹۶۷ م). اطلاعاتی که به راستی می‌تواند حائز اهمیت باشد و به هر سه این «دارالعلوم» ها مربوط باشد- که از سوی افرادی پیرو آیین سنت تأسیس شده بود- این است که هر سه، در برابر آن شعار معمول و آشنایی که مدعی است: «مدرسه سنتی درست در نقطه تضاد با دارالعلم شیعی» قرار دارد، مغایرت دارند. بدان سان نیز

این سه «دار العلم»، از سیاست باز گذاشتن دره‌ایشان برای عموم شهروندان پیروی می‌کرده‌اند و هم‌زمان، از ماهیتی خصوصی و غیردولتی برخوردار بودند.

این سه مورد، نمونه‌هایی از حمایت و پشتیبانی مالی افراد بانفوذی است که به نظر می‌رسد به هیچ‌وجه در چارچوب و قالب طرح و برنامه‌ریزی‌های «سیاست فرهنگی» حامیان و پشتیبانان فرهنگ و ادب معمول و همیشگی آن دوران جای نمی‌گرفته‌اند و بر اساس آن «سیاست‌های فرهنگی»، عمل نمی‌کرده‌اند.

در واقع، در جایی که «دار العلم» ابن سوار در دورانی شکل می‌گیرد و تأسیس می‌شود که هنوز بر اساس حمایت و پشتیبانی قدرت دولتی، تحت سرپرستی و تکفل قرار می‌گیرد، آن دو «دار العلم» بعدی که متعلق به دوران سلجوقیان است، در زمانی تأسیس شدند که قدرت دولتی که پایه‌گذار تمام مراکز «علم و دانش» بود، صرفاً به ساختن «مدرسه» مبادرت می‌ورزید و نوع کتاب‌هایی که در این اماکن جمع‌آوری می‌شد تا میراث مکتوبی را شکل بخشد، دارای عملکرد و فعالیت‌های ظاهراً خودکفا و مستقل بود. در واقع، شاید حتی بتوان ادعا داشت که تخصصی بودن کتب موجود در این مراکز، خود می‌توانست نشانه‌ای برای همین تغییرات وارد شده باشد.

ص: ۱۴۱

و لذا بسیار حائز اهمیت است که این نکته را به خوبی دریابیم که برای مثال پس از آتش‌سوزی «دار العلم» شاپور بن اردشیر، نوعی شتاب برای جایگزین کردن آن شکل گرفته بود که آن نیز با شکست و عدم تحقق، رو به رو گردید: تلاش‌های نخستین آن بود که آن «کتاب‌خانه» از نو بازسازی شود و این کار از سوی هلال الصابی تصمیم گرفته شد (مقدسی ۱۹۸۱ م). سپس غرس النعمة تصمیم گرفت آن مکان را از نو ایجاد کند (اش ۱۹۶۷ م)؛ اما هر یک از این تصمیم‌گیری‌ها تنها برای مدت کوتاهی پایدار بر جای ماند. پس از آن نیز هر دو دار العلم، پس از چندی تعطیل می‌شوند، در حالی که عمیقاً تحت الشعاع موفقیت چشمگیر «مدرسه نظامیه» قرار گرفته بودند.

این امر موجب گردید که بنیان‌گذاران این دو «کتاب‌خانه»، حکم شرعی «وقفی» بودن آن دو مکان را ابطال کنند؛ زیرا تأسیس «مدرسه» بزرگی که از سوی نظام الملک صورت گرفته و دارای کتاب‌خانه‌ای وسیع نیز بود، ابقای این دو «کتاب‌خانه» قدیمی را بیهوده جلوه می‌داد. به نظر می‌رسد که اصل و منشأ یک چنین بیهودگی، حضور تعداد بی‌شمار کتاب‌هایی بود که دارای انواع اشتباهات املائی در لابه لای صفحات خود بودند.

این بدان معناست که به احتمال بسیار زیاد، فهرست کتاب‌های موجود در «دار العلم» شاپور بن اردشیر که در فهرست آن کتاب‌خانه موجود بود، تماماً از سوی مدرسه «نظامیه» نسخه‌برداری شده بوده است. در واقع، ماجرا تا بدان جا پیش می‌رود که حتی آخرین کتاب‌خانه‌دار آن «دار العلم» که (از بیروان آیین تشیع نیز بود و) ابو یوسف بن سلیمان اسفراینی نام داشت (م ۴۸۸ ق/ ۱۰۸۵ م) جزو کارمندان «نظامیه» گردید و به عنوان مسئول و مدیر آن کتاب‌خانه بزرگ و جدید در بغداد، شروع به کار کرد (اش ۱۹۶۷ ق).

شاید این نوع تخصص، در چنین کارهای خدماتی‌ای (چنانچه بتوان چنین نامی را بر روی آن نهاد) که از ویژگی‌های «کتاب‌خانه»‌هایی است که به صورت «موازی» و پای به پای «مدرسه» شکل گرفتند و تأسیس شدند، بتواند ماهیت تغییرپذیری موجود

ص: ۱۴۲

میان [دو] نام «دار‌العلم» و «دار‌الکتب» را به گونه‌ای توضیح دهد. در واقع، از قرن پنجم هجری (قرن یازدهم میلادی) به بعد، منابع تاریخی بدین شکل [یعنی با دو تعبیر] از کتاب‌خانه شاپور بن اردشیر نام می‌برند (برای مثال در کتاب البغدادی، ج ۱۱، ص ۵۸ و در کتاب ارشاد الأریب یاقوت، ج ۱، ص ۷۹۹ و در کتاب اصفهانی کتاب زبدة النصره و نخبه العسره، ص ۱۸).

به نظر می‌رسد که این دو نام متفاوت، بیش‌تر از آن که در تلاش باشند از نوعی واقعیت نامشخص، اما هم‌زمان واقعی سخن بگویند، تلاش می‌ورزند تا از یک تفاوت تاریخی داد سخن دهند و به تفاوتی در نحوه اندیشه بشری که میان دو شکل متفاوت در جهت حفظ میراث مکتوب وجود داشته است، اشاره کنند. بدین سان، در برابر نام قدیمی و اولیه «دار‌العلم» که بدون تردید قادر است حال و هوایی کلاسیک و سنتی را به یاد انسان بیندازد، نامی جدیدتر تحت عنوان «دار‌الکتب» آشکار می‌گردد که برای تمام «کتاب‌خانه»‌های موجود در نظر گرفته شد (یا همان نام فارسی «کتاب‌خانه»).

به همان اندازه، با در نظر گرفتن تمایلات متفاوت حمایت و پشتیبانی حامیان فرهنگ در این زمینه، می‌توان تفاوتی را که میان این دو نظام وجود دارد، بهتر درک کرد.

در یک جا، حامی و پشتیبانی وجود دارد که به تأسیس یک «دار‌العلم» می‌پردازد، در حالی که در دوران و زمانی دیگر، حامی و پشتیبان دیگری وجود دارد که به ساختن یک «مدرسه» اقدام می‌ورزد و این نکته را نباید فراموش کرد که هر دوی این افراد، تمام فعالیت و تلاش خود را برای تأسیس یک «کتاب‌خانه» نیز به انجام می‌رسانند.

در هر دوی این نظام‌های فرهنگی، ما با یک ماهیت شخصی و فردی بسیار مشهود رویارو می‌گردیم و مشاهده می‌کنیم که هر یک از این نظام‌های فرهنگی، دوست داشته‌اند چه نوع فعالیت‌هایی را در داخل این اماکن به انجام رسانند. در مورد «دار‌العلم»، حضور دائمی یک الگوی کلاسیک بسیار مشهود است. این جنبه، در تصاویر تاریخی‌ای که از دربار پادشاهان ارائه شده است (بویره در دربار وزیران و آن هنگام

ص: ۱۴۳

که آدمی به «مجالسی» می‌اندیشد که از سوی ابوحنیفان توحیدی در «الامتناع والمؤانسة» انجام می‌گرفته است) به خوبی محفوظ باقی مانده است. یعنی آن جا که حفاظت و مراقبت از میراث مکتوب، به هر حال، شیوه‌ای برای نشان دادن این واقعیت است که انواع فعالیت‌های گوناگون در زمینه ارتقا و شکوفایی «علم و دانش» صورت می‌گرفته است و این که تا چه اندازه، وزیری که حامی و پشتیبان فرهنگ و ادب است، از شکوه و جلال والایی نیز برخوردار است.

در دوران حکومت سلسله آل بویه، رشته ارتباط میان اماکنی که قدرت حکومتی در آن مستقر بود و آنانی که صرفاً اهل «علم و دانش» بودند (و طبیعتاً از ماهیتی نمادین و هم‌زمان بسیار مشخص و ملموس برخوردار بود)، در هسته مرکزی فضای دربار شاه واقع بود و انواع مشاغل و فعالیت‌های عمومی، بر گرد همین فضای دربار شکل گرفته بود و از آن مکان، مرکزی اصلی می‌آفرید، به گونه‌ای که فضای شهری، به سمت آن نقطه مرکزی گرایش پیدا می‌کرد. و باید گفت که این تصویر، از ماهیتی قدیمی و دیرینه برخوردار است؛ یعنی از همان دوران آغازین و اولیه تأسیس «کتاب‌خانه» در دنیای عرب و اسلامی. بدان سان نیز تصویر «وزیر دربار» که هم‌زمان حامی و پشتیبان بزرگ و مقتدری به شمار می‌رود، تداوم‌بخش آگاه و فرهیخته‌ای است که به انجام دادن سنت فرهنگی دیرینه‌ای ادامه می‌دهد (یعنی همان «بیت الحکمه» ای که در نزدیکی «کتاب‌خانه» وابسته به کاخ سلطنتی قرار داشته است). لذا وزیر پیوسته وظیفه دارد که انواع اقداماتی را که نشانگر حضور نمونه یک «حاکم آگاه، روشن‌فکر و اندیشمند» است، بر گرد خود جمع‌آوری نماید. این تصویر تاریخی و بسیار مهم که از ارتباط میان «قدرت حکومتی» و «علم و دانش» داد سخن می‌دهد و دست‌کم از زمان مأمون تا سلسله آل بویه ادامه یافته بود، از سوی حاکمی که مشاورش کسی مگر یک فیلسوف اندیشمند نیست، صورت می‌گیرد.

حال آن که «مدرسه»، بر خلاف توضیحات بالا، لازم بود از حالت تمرکزی که نسبت به دربار داشت بیرون بیاید و با حالتی محسوس و قابل تشخیص، نقطه توازی

ص: ۱۴۴

را میان «قدرت حکومتی» و «علم و دانش» ایجاد کند. آن نیز بدین خاطر که «مدرسه»، از نظر ظاهری و نمادین، در خارج از فضای دربار قرار داشت و برای «شهری» که در آن واقع شده بود، قطب و مرکزیت دیگری ایجاد می‌کرد که این مرکزیت، با حضور یک استاد فاضل و دانشمند، و یک فقیه و عالم بزرگ که برای تدریس به آن مرکز فراخوانده می‌شد، مشخص می‌گردید.

در این جا، تصویر مؤسس و بنیان‌گذار، دیگر آن تصویر کلیدی به مانند دوران استقرار «دارالعلم» ها نیست؛ در این دوران، سیاست فرهنگی وزیر اعظم، این است که برای برقراری ارتباطی نزدیک با «شهر»، از تصویر یک استاد دانشمند یاری بجوید. بدین سان، چونان که همه می‌دانند، نظام الملک، «نظامیه» را تأسیس نمود و فقیه بزرگ، ابو اسحاق شیرازی را که شافعی مذهب بود، برای تعلیم دادن به دانشجویان آن «مدرسه»، به بغداد دعوت نمود.

به همان اندازه، حتی تصویر «حاکم»، در این دوران و با این نوع دیدگاه جدید، در مقایسه با تصویری که در دوران گذشته داشت دستخوش تغییراتی می‌گردد. در لا به لای صفحات سیاست‌نامه، ما با تصویر حاکمی که تعلیماتی از سوی استادانی عالی مقام دریافت می‌دارد، رویارو می‌شویم. بدین ترتیب، توییح و انتقادهای فیلسوف که به عنوان الگویی برای دوران باستان به شمار می‌رفته است و همانا به معنای «ارتباط» و «واسطه» ای میان حاکمی عادل و همچون مشاوری است که معلّم «ادب» در دوران سلسله عباسی به شمار می‌رفت، با فرهیختگی و علم و دانش یک فقیه جایگزین می‌گردد (به کتاب فاتحه العلوم غزالی مراجعه شود. به نظر غزالی، حضور یک فقیه و پندها و نصایح خردمندانه‌ای که به حاکم تقدیم می‌دارد، قابلیت دآوری و قضاوت کردن را به آن حاکم عنایت می‌کند و هم‌زمان موجب می‌گردد تا وی

ماهیتی قانونی و شرعی پیدا کند و به همان اندازه، به آن فقیه بسیار دانشمند و فاضل اجازه می‌دهد که آزادی خود را همچنان محفوظ نگاه دارد).

بدین ترتیب، «مدرسه»- که پدیده جدید و نوظهوری در جامعه آن دوران به نظر

ص: ۱۴۵

می‌رسد- در بُعد عمومی، همگانی، نهادی و سازمانی خود، تمام موضوعات فرهنگی و بلاغی و خطابی و انسان‌شناختی را در خود جای می‌دهد؛ یعنی موضوعاتی که برای سخن و کلام اسلامی کلاسیک، در باره مسئله «دانش» لازم است. از یک سو، پیشرفت و پرورش آموزش و تعلیم شفاهی، به همراه احساس علاقه و اخلاص و ارادتمندی شاگرد نسبت به استاد خود، از یک ماهیت فعال در برابر بُعد سیاسی و اقتصادی موجود در آن «شهر» برخوردار می‌گردد، و از سوی دیگر، «برکت» حضور استاد، در منطقه‌ای محدود که دقیقاً در همان «شهر» واقع شده است، مشخص می‌گردد.

بدین سان، نوعی ماهیت ملموس و اجتماعی- که با ماهیت همیشگی «وقفی» بودن آن مکان همراه است-، به قدرت مفید و سودبخش «برکت» حضور استاد مدرس افزوده می‌شود (دکبر ۱۹۹۳ م و چمبرلین ۱۹۹۷ م. نمونه شهر دمشق، واقعیتی بسیار مشهود را آشکار می‌سازد). بدین ترتیب، کم‌کم نام «دار العلم» که به «دار الکتب» یا «کتاب‌خانه» تغییر یافته است، از لا به لای صفحات منابع تاریخی محو می‌گردد؛ اما نه از واقعیت موجود. بویژه آن هنگام که این منابع، به توصیف و توضیح دادن الگویی تاریخی- که در تلاش است از ارتباط جدیدی که میان «علم و دانش» و بُعد «شهری و عمومی» موجود در «سیاست فرهنگی» سلجوقیان وجود دارد- اقدام می‌کنند.

به نظر می‌رسد که دقیقاً از طریق همین تصاویری که از ارتباطی میان «قدرت حکومتی» و «علم و دانش» داد سخن می‌دهند، مرکز شهری مهم دیگری برای انتقال و حفاظت از «علم و دانش» شکل می‌گیرد که در کنار «مدرسه» جای خواهد گرفت؛ یعنی احداث «بیمارستان» و نیز «کتاب‌خانه» ای که آن بیمارستان در محدوده خود دارا خواهد بود.

در این جا، صرفاً مایلم چند توضیح کوتاه تاریخی- فرهنگی از این تصویر تغییر یافته تقدیم کنم، بدون آن که ناگزیر باشم انواع توضیحات مفصل و پیچیده‌ای که به نظام اجتماعی مربوط است ارائه کنم. آنچه در این مورد بسیار مشهود و گویاست، همانا شکوه و جلالی است که در دربار خلیفه المسترشد (۱۱۱۸-۱۱۳۵ م) وجود

ص: ۱۴۶

داشته است و بُنداری بدین شکل به توصیف آن می‌پردازد: «در طول بارِ عام، آن هنگام که عموم مردم اجازه شرفیابی به حضور خلیفه را پیدا می‌کنند، خلیفه در برابر دیدگان مردم ظاهر می‌شود، در حالی که با برجسته‌ترین افراد و چهره‌های والامقام دربار خود از راه می‌رسد؛ اما در کنار او، بیش از همه، شاعران و پزشکان و عرفا و فقها حضور دارند...».

لذا جای کوچک‌ترین تردیدی نیست که با شکل‌گیری «مدرسه» و با «علم و دانشی» که این نظام جدید در تلاش است به صورت سازماندهی شده ارائه کند، علم فقه و پزشکی، به عنوان دو شغل بسیار برجسته و والا- که از بیشترین ماهیت سودمندی برای جامعه و فایده عمومی برای شهروندان برخوردار اند و بهترین اشکال ملموس «علم و دانش» به شمار

می‌روند- آشکار می‌گردند، و این اندیشه، با نهایت روشنی، در نوشته غزالی (در فاتحة العلوم) به رشته تحریر در آمده است. از این رو، «مدرسه»، قادر است با ماهیت جدید و بدیع خود، بر موضوع تاریخی‌ای که درست در مرکز این الگوی جدید قرار دارد تأثیر گذارد؛ یعنی همانا حمایت و پشتیبانی مالی و توجه توأم با علاقه‌مندی چهره‌های برجسته (شاهان و وزرا) را به بهترین شکل ممکن، به معرض نمایش می‌گذارد.

فصل پنجم: سیاست فرهنگی وزرا؛ حمایت از دارالعلم یا مدرسه!

تصاویر ارائه‌شده از وزرا در منابع دوران سلسله آل‌بویه، از ماهیتی بسیار مشخص برخوردار است. کافی است به یاد ابن عمید فرهیخته و فاضل بیفتیم (م ۳۶۰ ق / ۹۷۰ م) که از سوی مسکویه توصیف شده است، و یا به شرح زندگی ابن عمید و نیز ابن عبّاد بیندیشیم که در کتاب أخلاق الوزیرین توحیدی نگاشته شده است.

در این توصیفات، فعالیت سیاسی این افراد، در سایه‌ای از ابهام باقی نهاده شده است تا بیشتر به توصیف دقیق و سراسر آکنده از جزئیاتی نیکو، از حمایت و پشتیبانی مالی و معنوی و نیز توجه فرهنگی عمیق این افراد نسبت به مسئله «دانش»

ص: ۱۴۷

پرداخته شود. این توصیفات، به عنوان پیش‌زمینه‌ای برای نشان دادن شخصیت برجسته و ارزشمند این افراد، مورد استفاده قرار می‌گیرد. در دوران حکومت سلجوقیان و با در نظر گرفتن کم بودن اسناد و مدارک بر جای مانده، آدمی متوجه می‌شود که این تلاش‌های معمول و همیشگی، حالت و ماهیتی تغییر یافته و معکوس با روند پیشین پیدا کرده بودند. برای مثال، در مهم‌ترین آثار و منابع بر جای مانده از دوران سلجوقیان (به مانند اخبار بُرداری و راوندی)، نگارندگان وقایع، بیشتر به صفت مدیریت این وزرا در ارتباط با سیاست توجه ابراز داشته‌اند (کلاسیر ۱۹۷۳ م).

این منابع، بیشتر از تأثیرات و بازتاب‌های مؤثر و مفیدی که آنان در انجام دادن کارهای سیاسی بر جای گذاشته بودند، سخن می‌گویند؛ کارهایی که از آن جمله می‌توان تأسیس انواع «مدارس» را نام برد. بدین سان، از انواع تصمیم‌گیری‌ها و برخوردهای این وزرا، در انواع شورش‌ها و اغتشاشاتی که در درگیری‌های موجود میان شافعیان و حنفیان صورت می‌گرفت، سخن به میان آورده می‌شود (به نوشته‌های بُرداری و راوندی مراجعه شود). پس از مطالعه این نوشته‌ها، آدمی نتیجه می‌گیرد که «مدارس» و «کتاب‌خانه» ها نیز در برخی از مواقع، دستخوش حریق می‌شدند و نابود می‌گشتند.

تصویر «سیاست فرهنگی» ای که این منابع ارائه می‌کنند، تنها از آثاری بسیار مذهبی که از فایده‌ای کلی برای عموم مردم برخوردار بود، سخن می‌گویند. کتبی که حاکمان وقت، در طول دوران حکومتشان، به حمایت و پشتیبانی از آنها اقدام می‌ورزیدند و سپس پیگیری‌های بعدی، از سوی وزرا در طول دوران وزارتشان و یا از سوی دیگر چهره‌های برجسته و عالی‌مقام حکومتی انجام می‌گرفت. راوندی به شیوه‌ای سطحی و بدون آن که زیاد وارد جزئیات شود، از کارهایی که دارای جنبه‌ای عمومی، در جهت بهبود بخشیدن به وضعیت شهرها و قلمرو دولتی سلجوقیان بود سخن می‌گوید؛ «مدارسی» که به صورت «وقفی» تأسیس شده بودند، و نیز انواع مساجد و کاروان‌سراها و خانقاه‌ها و جاده‌ها و کانال‌های آبیاری در زمین‌های زراعی.

جزئیات و توضیحاتی بیشتر در باره اوضاع سیاسی و فرهنگی، از نوشته‌ای به

ص: ۱۴۸

زبان عربی (که اثر بُنداری و مربوط به دوران زمامداری انوشیروان بن خالد است) به دستمان رسیده است که همین اثر، از سوی عماد الدین اصفهانی برای نوبتی دیگر، به رشته تحریر در آمده است.

در سال ۴۶۰ ق، شیخ عبد الملک ابومنصور بن یوسف، دار فانی را وداع می‌گوید.

او مدیر بیمارستانی بود که عضد الدوله در بغداد تأسیس کرده بود. او آن بنای وقفی را تحت مدیریت خود گرفت و بیست و هشت پزشک جدید و سه کتابدار برای آن مکان استخدام کرد. بدین سان بد نیست به صورت اجمالی، از فعالیت‌های حمایت‌گرانه نظام الملک سخن بگوییم. او مدارس زیادی بنا نهاد و هر یک از آنها را به صورت ملک وقفی در آورد و به هر کدام از آنها، یک ساختمان «کتاب‌خانه» نیز اهدا کرد.

در این منبع، در مورد وزرای حمایتگر، از شمس الملک بن نظام الملک نیز سخن به میان آمده است؛ همویی که ارتش سلطان را با یک بیمارستان صحرائی مجهز کرد و چادرهای مخصوصی را که به عنوان فضای بیمارستان سیار عمل می‌کردند با انواع تجهیزات پزشکی موجود در آن دوران و انواع داروها در اختیار ارتش نهاد، و افراد متخصصی را برای کار در این بیمارستان سیار در نظر گرفت. در این جا، نگارنده آن وقایع تاریخی، یک تصویر بسیار اخلاق‌گرایانه نیز از آن وزیر ترسیم می‌کند که به نظر می‌رسد وجود نوعی آموزش ذهنی و روشن‌فکرانه برای طبقه حاکم جامعه را تأیید می‌کرده است؛ آموزشی که همواره با سنت کلاسیک فلسفه‌ای سیاسی، عجیب و آشنا باقی مانده بود؛ یعنی استادی در «ادب» که هم‌زمان از خرد و فرزاندگی و درایتی بهره‌مند بود که صرفاً در وجود افرادی که به نیکی حکومت می‌کنند، مشاهده می‌شود.

همین توصیفات، برای وزیر دیگری به نام تاج الدین بن دارست فارسی - که دستور بازسازی و نوسازی «مدرسه تاجیه» را داد - مشاهده می‌شود. این مدرسه در بغداد و از سوی عموی او - که تاج الملک ابو الغنائم بن دارست نام داشت - تأسیس شده بود. او همچنین سمت «مُدَرَس» را برای شیخ شرف الدین یوسف دمشقی تأیید نمود و به دعوت کردن استادان برجسته و فرهیخته دیگر (یا همان «نجوم العلم»:

ص: ۱۴۹

ستارگان آسمان دانش) نیز اقدام کرد.

در دوران وزارت این وزیر، برخی عادات فکری و روشن‌فکرانه - که دیگر وجود خارجی نداشتند - دیگر بار فعال شدند. به خاطر این وزیر، نه تنها کلاس‌های درس «مدرسه» بازسازی شده، دیگر بار، جانی تازه گرفتند، بلکه در مکانی آموزشی که آدمی بیشتر به ماهیت خصوصی و بسته آن می‌اندیشد، انواع سمینارها و گفتگوها و نشست‌های فرهنگی و ادبی را ترتیب داد (رَتَّبَ الوَزیر فی دارِهِ المَجَالِسَ ...) که میان استادان مکاتب گوناگون و از مدارس فقهی متفاوت صورت می‌گرفت (و حضور أئمة الفرق و فقهاءها للمناظرات ...) (بُنداری، ص ۲۱۵).

از این چشم‌انداز، بدون تردید، کتاب نقض، با ظرافت بیشتری به این مبحث می‌پردازد. بدان سان نیز تغییر تصویر وزیر پیش از پیش مشهود می‌گردد. برای دفاع از شکوه و جلال و بزرگی و زهد و تقوای مذهبی وزیران شیعی در دوران حکومت سلجوقیان و نیز در جهت آشکار ساختن وفاداری آنان نسبت به آن سلسله حکومتی سنی مذهب، نگارنده کتاب، به نقل داستانی کوتاه از یک وزیر شیعه می‌پردازد که با سیاست‌های فرهنگی خود، از هر دو دوران آل‌بویه و سلجوقی به نیکی می‌گذرد؛ داستانی از پشتیبانی و حمایتی فرهنگی و مشهود که در چارچوبی از تداومی همیشگی که گویی هرگز از هیچ نوع انقطاع و توقفی به رنج نیفتاده بود، جای گرفته است.

حال آن که در واقعیت، آن وضعیت بر اساس دنبال کردن شیوه‌ای متفاوت که بیشتر بر روی تحقق بخشیدن و ارائه آثاری عمومی - که نگاه آدمی را به سوی دوران گذشته معطوف می‌دارد - عمل می‌کند. باری به صورت کلی، «مدرسه» در ارتباطی بی‌چون و چرا با «سیاست فرهنگی» شخصیت حمایت‌گرانه وزیر ظاهر می‌شود، آن نیز از همان صفحه اول کتاب [نقض].

نگارنده اثر، با نهایت سهولت و آسانی، این پیش‌داوری تعصب‌آمیز را که بر اساس آن، حاکمان سلجوقی به شیعیان اجازه نداده بودند «مدارس» و خانقاه‌هایی را تأسیس کنند، مردود اعلام می‌کند. او حتی تابدان جا پیش می‌رود که می‌نویسد از این نوع

ص: ۱۵۰

«مدارس» و خانقاه‌ها، به حدّ وفور وجود داشتند که از حالت شرعی «وقفی» بودن نیز برخوردار بوده و دارای کتاب‌خانه‌هایی نیز برای خود بودند (نقض، ص ۴۷).

بخش عظیمی از «مدارسی» که این نگارنده از آنها نام می‌برد و در شهرهای ری و قزوین و کاشان و قم واقع بودند، به وسیله وزیران و کارمندان عالی مقام شیعی، در نظام دولتی سلجوقی یا تأسیس شدند و یا مورد سرمایه‌گذاری قرار گرفته شدند (نقض، ص ۴۸ و کلمر ۱۹۷۱ م).

آن هنگام که به شکلی بسیار دقیق و مشخص، مطالبی در باره مدیریت سیاسی شیعیان در کتاب نقض می‌خوانیم، این فهرست، با اسامی حاکمان سلسله آل‌بویه آغاز می‌شود و سپس به دوران گذشته باز می‌گردد و برای مثال، فردی به مانند علی بن یقطین (وزیر هارون الرشید) و یا کسی به مانند سهل بن فضل (وزیر مأمون) نام برده می‌شود تا باری دیگر، به سوی اسامی وزرای سلسله حکومتی آل‌بویه بازگردد و در نهایت امر، با نام وزرای سلجوقی به پایان کار خود می‌رسد.

لذا تا آن جا که به آل‌بویه مربوط می‌شود، نگارنده آن اثر، هیچ سخنی از «دار العلم» نمی‌گوید! یعنی چیزی که به عنوان گل سرسبد و یا دُرّ گران‌بهای سیاست حمایت و پشتیبانی مالی و معنوی از فرهنگ به شمار می‌رفت و از سوی حکمرانان سلطنتی و وزرای درباری آن سلسله، مورد حمایت قرار می‌گرفت. شاید در مطالبی که نگاشته «نشده» است، باید نوعی احتیاط قابل پیش‌بینی را مشاهده نمود؟ احتیاط از سوی کسی که حتی با مردود اعلام کردن وجود هرگونه تعصب و پیش‌داوری - که خود نگارنده نیز گرفتار آن است -، حتی از شیخ فناپذیر آن نیز بیمناک بوده است ...!

از «کتاب‌خانه» عضالدوله واقع در شهر شیراز، به صورت معمول، به عنوان بنایی اولیه برای وضعیت وقفی‌ای که برای «کتاب‌خانه‌های عمومی» در نظر گرفته می‌شده است، نام برده می‌شود. ابن اثیر و ابن جوزی از ماهیت خارق العاده وقف سخن می‌گویند، به گونه‌ای که «کتاب‌خانه» ابن سوار نیز دقیقاً از آن برخوردار بود؛ زیرا درست پیش از دوران عضالدوله تأسیس شده بود (اش ۱۹۶۷ م).

ص: ۱۵۱

با این حال، کتاب نقض در برابر این کار بدیع و جدید و بسیار مهم، سکوت اختیار می‌کند (به این دلیل بسیار مهم است که «بیت الحکمه» ای که وابسته به کاخ سلطنتی بود، به «کتاب‌خانه عمومی» مبدل می‌گردید ...) و ترجیح می‌دهد که در میان آثار مذهبی این حاکم، از کارهای بازسازی و نوسازی مربوط به مرقد‌های مطهر حضرت علی (مولى الموالى) و حضرت امام حسین - علیهما السلام - و نیز سلمان فارسی - رضی اللہ عنہ - سخن بگوید و از میان کارهای مدنی او، از تأسیس بیمارستان عضدی واقع در بغداد - که تحت چندین وقف به سر می‌برد - صحبت کند.

همچنان که در کتاب نقض آمده است، بلندنظری، دست و دلبازی، حمایت و پشتیبانی ادبی، مالی و معنوی صاحب بن عبّاد، از معنای بسیار ویژه و مخصوصی در این مقاله برخوردار می‌شود، بویژه آن هنگام که آن را با تصویری که از همان شخصیت و به همان شکلی که در پیش‌گفتار کتاب تاریخ قم آمده است و مربوط به دوران آل‌بویه بوده، مقایسه می‌کنیم.

در آن پیش‌گفتار، نگارنده به تجلیل و تحسینی بلند و بالا از آن حامی و پشتیبان بزرگ می‌پردازد و او را به عنوان حامی و پشتیبان بسیاری از کارهای خیریه و سودمند برای شکوفایی و پیشرفت فرهنگی قم معرفی می‌کند. در آن پیش‌گفتار، با شیوه‌ای بسیار رسمی و سرشار از جزئیاتی دقیق و موبه‌مو، نگارنده به توصیف از «کتاب‌خانه‌ای عمومی» که ابن عبّاد به آن شهر تقدیم کرده بود، همّت می‌گمارد؛ هدیه‌ای که موجب گردید شهر قم، به مرکز مطالعاتی بسیار مهمی مبدل شود و هم‌زمان به عنوان مرکزی برای حفظ میراث مکتوب و نیز تولید انواع کتب به کار خود ادامه دهد (تاریخ قم، حسن بن محمد بن حسن قمی).

حال آن که در کتاب نقض، هیچ سخنی از این اهدایی بسیار مهم و چشمگیر به میان نیامده است (یعنی ممکن است که در دوران حیات نگارنده کتاب نقض، آن «کتاب‌خانه» دیگر وجود خارجی نداشته است ...؟).

باری، نگارنده از بقای «کتاب‌خانه» ای در شهر ری - که بعدها می‌بایست به عنوان

ص: ۱۵۲

«کتاب‌خانه‌ای ملحد» که ماهیت کفرآمیز آن بسیار شهرت خواهد یافت -، به سرعت می‌گذرد (این «کتاب‌خانه» به ابن عبّاد تعلق داشت) و بیشتر تلاش می‌ورزد توجه را به این موضوع معطوف دارد که مدیریت سیاسی و بسیار زیرکانه آن مکان، همچنان به عنوان نمونه و الگویی برای دولت‌ها و حکومت‌های بعدی‌ای که از راه رسیدند، به شمار می‌رفت.

سپس آن هنگام که نگارنده، از سیاست پشتیبانی مالی و معنوی وزرای شیعی‌ای که در خدمت حکام سلجوقی انجام وظیفه می‌کردند، تغییر سخن می‌دهد، سرسپردگی و وفاداری عمیق خود را به وضوح «اعتراف» می‌کند و این کار را با

تشدید کردن بُعد اجتماعی و کثرت‌گرایانه «مذاهب» به انجام می‌رساند. این وزرا، همه شیعه و متقی و اصولی بودند. لذا تأثیرگذاری و ردّ پای حمایت‌گرانه و همراه با پشتیبانی‌ای که اینان از خود ابراز می‌داشتند، با همان معنای «شهری و عمومی»، که از ویژگی‌های تبادلات موجود میان «شهر» و «علم و دانش» فقهی به شمار می‌رفت و در مکاتب مختلف، از تنوع فراوانی برخوردار بود، هماهنگی تمام دارد.

با مشاهده فهرست اسامی وزرای شیعی در دوران سلجوقیان (که ضرورتی ندارد در این مقاله گنجانده شود)، آدمی می‌تواند به این نتیجه دست پیدا کند که نوعی سبک و شیوه حمایت و پشتیبانی مالی ویژه وجود داشت که به کمک آن، شهرها می‌توانستند به شکوفایی و غنای فرهنگی و مذهبی لازم و مطلوب دست پیدا کنند و از انواع «مدارس» و مساجد جدید و تازه تأسیس شده که در راستای بازسازی‌ها و نوسازی‌ها و ترمیم بناهای زیارتگاه‌های بزرگ و کوچک قرار داشتند، برخوردار گردند. این بازسازی‌ها و نیز نام «مدارسی» که از سوی وزرای شیعی تأسیس شده است، با نهایت دقت و وسواس از سوی کَلَمَر (۱۹۷۱ م) مورد بررسی و مطالعه قرار گرفته شده‌اند.

لیک به نظر می‌رسد که نوعی وفاداری از همان الگوی پشتیبانی و حمایت مالی مربوط به دوران گذشته وجود داشته است و آن نکته بدین شکل نمایان می‌گردد که در

ص: ۱۵۳

طول دوران کوتاه مدّت وزارت آن وزیر شیعی و تمام کارهای بزرگی که برای جامعه و عموم مردم به انجام رسانید، در میان آثار بهاء الدین کمال ثابت قمی، صرفاً وجود مساجد و «مدارس» قید شده است، حال آن که اشاره نگارنده به «کتاب‌خانه» هایی که آن وزیر تأسیس کرده بود، در جایی دیگر قید می‌شود، آن هم در خارج از محتوا و چارچوبی مشخص و دقیق.

باری، سکوت موجود در کتاب نقض، در ارتباط با دیگر تأسیسات و بناهای عمومی - به مانند بیمارستان‌های عمومی - بسیار قابل درک است. تعلق و سرسپردگی به «سیاست‌های فرهنگی» ای که از سوی سران و حکام سلسله سلجوقی آشکار گردید و با پشتیبانی‌ها و حمایت‌های وزرای شیعی انجام پذیرفت، دقیقاً در صفحات کتاب به معرض دید و توجه خواننده گذاشته می‌شود تا نوعی تأیید و تثبیت تکراری و مداوم از آیین تشیع که درست در برابر سایر مکاتب فقهی و عملکردهای اجتماعی‌شان قرار می‌گیرد، صورت پذیرد.

لذا دانش فقهی به عنوان اصل اولیه و زمینه تطبیق و بیان اختلافات فقهی عمل می‌کند و همین دانش فقهی نیز از درون هسته‌ای که همانا در قالب «مدرسه» آشکار می‌گردد، بیرون می‌آید.

لذا طبقه‌بندی‌های جدید علوم و اندیشه و اصول یک عملکرد اجتماعی که به «دانشی» با ماهیت عمومی تعلیم مربوط اند، بدین شکل شکوفا می‌شوند.

بدین سان، «مدرسه» به عنوان تصویری تاریخی خودنمایی می‌کند و در این نظام جدید ارتباطی - که میان «شهر» ها و «دانش» و نیز «دربار» شاهان دوره سلجوقی وجود داشته است -، مدرسه، همچون نموداری برجسته از کارهایی است که باید از طریق آن صورت می‌گرفت.

ص: ۱۵۴

منابع و مأخذ^۳

^۳ جمعی از پژوهشگران، مجموعه مقالات کنگره بزرگداشت عبدالجلیل رازی قزوینی، ۲ جلد، دارالحدیث با همکاری کتابخانه موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی - قم، چاپ: چاپ اول، ۱۳۹۱.